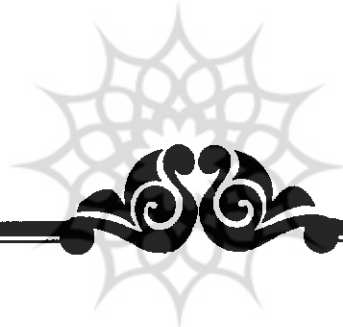


موريس فلورى
MAURICE FLORY

ترجمه: دكتور ابراهيم بيگ زاده



شؤون گامى درراه يك فرهنگى
حقوق اجتماعى بين الملى





شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

● مقدمه

ظهور یکصد دولت جدید در عرصهٔ بین‌المللی به‌طور کلی عمده‌ترین تحویلی به‌شمار آمده که بعد از جنگ جهانی به وقوع پیوسته است. در واقع، تازگی این پدیده بیشتر به لحاظ توسعه نیافتگی این دولتهای جدید بوده تا تعدد تابعان حقوق بین‌الملل. در واقع، تا آن زمان جامعهٔ بین‌المللی مرکب از دولتهای «متمدن» یعنی دولتهای اروپائی یا منشعب از اروپا بود که دارای یک سطح توسعه بودند. این دولتها می‌توانستند از یک برابری واقعی در حاکمیت برخوردار باشند، زیرا به عبارتی دارای اقتصادی همگن بودند، گستره و قدرتشان متفاوت بود ولی مردمان آنها به یک شکل می‌زیستند و به‌طور محسوس از یک فلسفهٔ رشد پیروی می‌کردند. مابقی جهان، بی‌آنکه استقلال داشته باشند، درحاشیه و به صورتهای مختلف در قیومت دولتهای حاکم بزرگ و کوچک به حیات خویش ادامه می‌دادند. بعد از جنگ دوم جهانی جامعهٔ بین‌المللی همگنی خود را از دست می‌دهد. در کنار دولتهای قدیمی دولتهائی قرار می‌گیرند که از آن پس «درحال توسعه»

نامیده می‌شوند. این اصطلاح حقیقی‌تر و متین‌تر از اصطلاح سابق است که ظاهراً مبتنی بر علم آمار و ارقام نبود و از یک ارزشیابی در مورد درجه تمدن ملل جهان ناشی می‌شد. اما با ظهور این کشورها کشف نابرابری توسعه ذر این دولت‌ها که تا آن موقع در حجاب استعمار مخفی مانده بود خود عاملی حقیقی برای نوسازی حقوق بین‌الملل گردید.

این نابرابری بزرگترین مشغله روابط بین‌الملل شد که با توجه به آن طبعاً می‌توانست تغییراتی اساسی پدید آورد. در واقع، کشورهای جهان سوم از اینکه مسائل عمده آنها مطرح شده بود به وجد آمدند و در جهت جلب توجه جهانیان به این مسائل تلاش بسیار کردند. حق طلبی این دسته از کشورهای جهان موجب گشت تا جهانیان به یکی از مهمترین حقایق اقتصادی پی ببرند، و [در نتیجه] ساخت قواعد انتزاعی حقوق بین‌الملل که حول محور اصل نظری برابری بنا نهاده شده بود و واقعیات اقتصادی آن را نفی می‌کرد درهم بریزد. البته، حقوق بین‌الملل نمی‌توانست از حاکمیت برابر، که بدون آن استقلال دولت‌ها از میان می‌رفت، صرف نظر کند. با این حال، از این پس بُعدی دیگر بدان افزود که از هر جهت ضروری می‌نمود و آن «نابرابری در توسعه» بود.

از آنجا که هدف حقوق برقراری صلح است، لازم می‌نماید که این صلح دارای یک بُعد اقتصادی باشد و حقوق بین‌الملل به این قلمرو جدید عنایت بنماید، و دقیقاً این کشورهای جهان سوم هستند که حقوق بین‌الملل را به سوی توجه بیشتر به اقتصاد هدایت کرده‌اند، اگر چه این توجه محدود به روابط شمال-جنوب نمی‌شود. امروزه اقتصاد حالتی جهانی پیدا کرده و چون اقتصاد جهانی مستلزم تدابیری فراگیر است به حقوق بین‌الملل نیاز دارد.

یقیناً کشورهای جهان سوم حقوق بین‌الملل اقتصادی را به وجود نیاورده‌اند ولی بُعد کنونی این حقوق ناشی از آنهاست. جامعه‌ای که از کشورهای غنی و کشورهای فقیر تشکیل شده جامعه‌ای خطرناک برای صلح است. کشورهای ثروتمند این مسئله را درک نموده و قدرتهای

استعماری سابق پیشقراولانی هستند که کمکهای اقتصاد و فنی را به صورت عملی آغاز کرده اند؛ در همین حال سازمان ملل متحد و چند سازمان منطقه ای اولین مکانیسم های کمکهای چندجانبه را به حرکت درآورده اند.

این تلاشهای ابتدایی شناخته شده امروز بخشی از روند عادی روابط بین الملل را تشکیل می دهد. معهذاً، بزودی حدود این تلاشها که با سخاوت کشورهای کمک کننده مشخص می گردید، روشن شد. چگونه حکومت یک دولت تحت کنترل دائم مجلس، که خود نیز نمایندگان مالیات دهندگان است، می تواند سخاوتمند باشد؟ وانگهی، سخاوتمندی معنایی برای یک دولت ندارد. کمکهای داوطلبانه بسیار محدود است. این کمکها نمی تواند از آن حد تجاوز کند مگر با منطقی دیگر، یعنی منطق حقوق بین الملل که با پویایی ناشی از همبستگی انسجام یافته است.



حقوق بین المللی نوع دوستی^۱

تاریخ حقوق اجتماعی نشان می دهد که تحوّل این رشته از پژوهشهای حقوقی قدمت چندانی ندارد. بعد از پایان جنگ جهانی دوم این حقوق در کشورهای صنعتی از طریق تأمین اجتماعی همه افراد عمومیت یافت. بنابراین، چه جای شگفتی است اگر دیری پائید تا حقوق اجتماعی در جامعه کمتر انسجام یافته بین المللی مطرح گردید؟ در شرایطی که حقوق بین الملل به این وادی کشانده شد تنها با به خدمت گرفتن ابزارهایی که

1. charité

دراختیار داشت می توانست وارد عمل گردد.

سازمان ملل متحد، به دلیل محروم بودن از تشکیلات برنامه ریزی صالح برای اخذ تصمیم، با تصویب توصیه نامه های ساده که اجرایشان نیز بستگی به اراده هر دولت داشته، جهت گیریها را مشخص کرده است. در نتیجه، تکالیف الزامی فقط از معاهده مصوب ناشی شده که آن هم فقط نسبت به دولت های متعهد نافذ بوده است. در این مرحله، حقوق بین الملل اجتماعی چیزی جز یک حقوق اختیاری نیست.

الف. حقوق اختیاری

اگر چه نوع دوستی با اجبار حقوقی منافات دارد ولی نافسی نظم نیست و به همین جهت سازمان ملل متحد کوشیده است تا بدون تحمیل کردن الزامات حقوقی چارچوبی برای تلاش دولتها مشخص کند. بدین ترتیب، در قطعنامه^{۲۶۲۶} مورخ ۱۹۷۰ مربوط به دوّمین دهه توسعه، حدود این نوع دوستی مشخص شده که عبارت است از تخصیص یک درصد تولید ناخالص ملّی به کمک، که ۰/۷ درصد آن جهت کمک عمومی لحاظ گردیده است. کمی بعد مشخص شد که ۰/۱۵ درصد این کمک باید به کشورهای که از همه کمتر توسعه یافته اند تخصیص داده شود. این قطعنامه چیزی جز یک راهنما نیست. هر عنوانی که بکار رفته باشد سند مورد استفاده تنها یک توصیه نامه است که اگر چه با کنسانسوس^۲ به تصویب رسیده ولی از لحاظ حقوقی الزام آور نیست. مجمع عمومی در این خصوص فقط به این امر اکتفا می کند که به طور دوره ای اصول این توصیه نامه را یادآوری نماید و سطحی را که هر یک از دولتها به آن دست یافته اند اعلام دارد. یک گردهمائی هم می تواند به مناسبت دعوت سالیانه جهت مشارکت ارادی در برنامه ملل متحد برای توسعه نیز تشکیل گردد. «آنکتاد»^۳ نیز با

2. consensus

۳. UNCTAD یا CNUCED (کنفرانس ملل متحد برای تجارت و توسعه).

توصیه‌نامه‌هایی در این خصوص اقدام می‌کند. این نهاد از دولت‌ها یا سازمان‌های بین‌المللی دعوت نموده است تا عملکرد فعلی را اصلاح کنند یا سند جدیدی را بوجود آورند. براساس چنین توصیه‌نامه‌هایی متعاهدین «گات»^۴ توافقنامهٔ عمومی را تغییر دادند و در نتیجه بخش چهارم در خصوص تجارت با کشورهای در حال توسعه را در آن گنجاندند. همچنین، یک توصیه‌نامهٔ آنکتاد به کشورهای صنعتی القا نمود که نمودارهای تعرفه‌های ترجیحی عمومی را به کشورهای در حال توسعه پیشنهاد کنند. این نمودارها چندی بعد ملاک عمل گردید.

مشاهده می‌شود که در این روند، خواه دوجانبه باشد خواه چندجانبه، دولت‌ها فقط به صورت ارادی یا به ابتکار خود یا به تشویق سازمان ملل متحد متعهد می‌شوند.

در این قلمرو، هیچ قاعدهٔ الزامی در حقوق بین‌الملل وجود نداشت. وضعیت در حقوق اروپائی که ناشی از بخشی کوچک و به‌ویژه همگن از جامعهٔ بین‌المللی است کاملاً فرق می‌کند، چرا که این حقوق یک سیستم پیش برداشتهای الزامی و مکانیسم‌های منسجم مددکاری، چه در خود جامعهٔ اروپا و چه به نفع کشورهای جهان سوم طرف قرارداد، را ایجاد نموده است. در اینجا حقوق اروپائی همچون حقوق داخلی جامعه‌ای تجلی می‌کند که در سطح منطقه‌ای ایجاد شده است. دقیقاً عدم وجود چنین جامعه‌ای در سطح بین‌المللی است که باعث می‌شود تا حقوق بین‌الملل اجتماعی به ارادهٔ استوار دولت‌ها وابسته گردد که سازمان ملل متحد می‌کوشد آنرا سازماندهی کند، ولی این حقوق به هر تقدیر محدود خواهد ماند.

ب. میزان نوع دوستی

آنچه که در اینجا نوع دوستی نامیده می‌شود فقط کمک مالی

۴. GATT (موافقتنامهٔ عمومی تعرفه و تجارت).

نیست بلکه به هر تلاش ارادی اطلاق می‌گردد که بدون جبران فوری از طرف یک دولت دارای شرایط مساعد به نفع یک دولت در حال توسعه انجام می‌گیرد. اگر چه سازمان ملل متحد کوشش کرده است تا میزان کمکهای مورد نظر را با رقم نشان دهد و کشورها را تشویق کند تا به سقف تعیین شده برسند، معهذاً باید به این مسئله اذعان نمود که کشورهای کمک کننده از حدی که خود تعیین کرده بودند پافرا تر نمی‌گذارند و سالهاست که به هیچوجه از این رویه تخطی نکرده‌اند. دلایل زیادی برای این عملکرد وجود دارد. این دلایل را می‌توان در یک تعریف کلی آورد: کشورهای ثروتمند حق تعیین کمکها را برای خود محفوظ می‌دارند، و این نه مطابق نیازهای عمومی محرومان بلکه بر مبنای برآوردی است که از ظرفیت خود برای دادن این کمکها و نیز کاربرد آنها می‌کنند.

در رقابت سخت اقتصادی که میان کشورهای صنعتی وجود دارد، هیچ حکومتی نمی‌پذیرد تا در قبال رقاباتی که دارد کشور خود را در شرایط نامساعد قرار دهد. بنابراین، گرایش برای تعهد به کمک باتوجه به کمترین میزان کمک است و پروزی یک رکود اقتصادی کافی است تا این کمکها کاهش یابد و کاهش کمکها، به لحاظ مُسری بودنش، این خطر را دارد تا به سایر کشورهای آن گروه نیز سرایت کند. گاه ممکن است که فقدان کمک یک گروه از کشورها (مثل کشورهای غربی) با یک گروه دیگر (مثل کشورهای عضو اوپک) جبران گردد. ولی رکود در زمینه کمکهای می‌تواند همچنان افزایش یابد. میزان سخاوت یک دولت ثروتمند می‌تواند در هر لحظه تغییر کند و این سخاوت همچنین می‌تواند با توجه به ارزشیابی دولت مزبور از اصل کمک از یک طرف و طرز تلقی از تقاضا کنندگان این کمک از طرف دیگر متنوع باشد. بدین ترتیب بوده است که دیدگاه اقتصادی ایالات متحده آمریکا از اصل کمک همیشه سبب شده که تلاش آمریکا در این زمینه به حداقل سطح ممکن برسد، در حالی که برعکس کشورهای اسکاندیناوی همیشه در ردیف سخی ترین کشورها جای داشته‌اند. در هر حال، تخمین این کمکها به اراده

آزاد هر دولتی واگذار شده است و هیچ تضمینی برای ادامه آن وجود ندارد. به علت نامعلوم بودن امکانات، نتایج ناامیدکننده است و امکان می دهد که به آسانی بتوان ضعیف بودن حقوق بین الملل توسعه را اعلام نمود. حقوق بین الملل توسعه، علاوه بر غیر مؤثر بودن، به این لحاظ نیز مورد سرزنش واقع است که با وارد ساختن یک استاندارد مضاعف سبب تجزیه حقوق بین الملل و قرارداد کشورهای در حال توسعه در یک طبقه حقوقی، لااقل تا زمانی که «توسعه نیافتگی» وجود خواهد داشت، شده است.

اگر چه این انتقادات به نظر مختصر و بعضاً در تنظیمشان نامنسجم می نمایند، معهذا امکان درک این امر را فراهم می کنند که حقوق بین الملل توسعه بستگی به وجود وضعیت مشخص دارد، و آن استعمارزدائی و توسعه بعد از استعمار است. معهذا، در ورای این عصر، خطر باقی ماندن پدیده نابرابری همچنان وجود دارد. بعلاوه، این احساس نیز وجود دارد که نابرابری به طور نامحدود وجود خواهد داشت اگر چه برخی دولتهای جهان سوّم به توسعه دست یافته، برخی دست نیافته و برخی دیگر به علت یک بحران، یک جنگ یا یک حادثه غیر مترقبه طبیعی دچار فقر شده باشند.

لذا شایسته است برای درک عینی تر از این وضعیت مشخص از آن فاصله گرفت و وجوه دائم این پدیده [نابرابری] را بررسی نمود. در ورای حقوق بین الملل توسعه، جامعه بین المللی خود نیز در مبارزه با پدیده فقر و بینوائی در سطح بین المللی است. دولتها، گذشته و آینده شان هر چه باشد یا بتواند باشد، ویژگیهای جغرافیائی و آب و هوائی خود را حفظ می کنند. این ویژگیها می توانند نامساعد باشند و نامساعد هم باقی بمانند. بدین ترتیب، کشورهای ساحل^۵ از گسترش صحراها^۵ رنج خواهند برد، کشورهای محاط

۵. «ساحل» به آن دسته از مناطق افریقا اطلاق می گردد که یا در حاشیه دریای مدیترانه (الجزایر و شمال تونس) قرار گرفته و یا میان صحرای شمال و سرزمینهای خشک محصور شده اند (سنگال، مالی، نیجر، چاد و سودان).

در خشکی به همان شکل باقی خواهند بود و جزایر از انزوای خود رهائی نخواهند یافت.

مشکل اجتماعی بین‌المللی محدود به کشورهای درحال توسعه نیست؛ مرزهای نفوذناپذیر میان گروه‌های مختلف کشورها وجود ندارد؛ دیگر کشورهای توسعه‌یافته نمی‌توانند از همبستگی با دیگران دست بردارند. بنابراین، می‌توان پیش‌بینی کرد که آگاهی به این همبستگی تحولی مشابه آنچه که امروزه کشورهای دارای حقوق اجتماعی آن‌را شناخته‌اند ایجاد کند.

معهداً، جامعه بین‌المللی در اینجا با یک مشکل مضاعف روبرو است. اولین مشکل این جامعه تعیین استفاده‌کنندگان از حقوق اجتماعی است. بی‌شک، این حقوق در غایت نسبت به افراد قابل‌تسری است، ولی در جامعه بین‌المللی این دولت‌ها هستند که در صف اول قرار دارند، و آنها مدبران [جامعه بین‌المللی] هستند. دومین مشکل ناشی از این امر است که برای بهره‌مند شدن از یک حق باید بتوان در مقابل یک نهاد آن را اثبات کرد. این نهاد در حال حاضر وجود ندارد؛ معهداً کشورهای درحال توسعه این نهاد را همان «جامعه بین‌المللی» می‌دانند و این مفهومی است که به آرامی در حال شکل‌گرفتن است و رنه-ژان دوپوئی^۷ در درس‌های خود در آکادمی حقوق بین‌الملل به‌طور خاص به آن توجه نشان داده است. در واقع، به نظر می‌رسد که گذار حقوق بین‌الملل نوع دوستی به حقوق بین‌الملل عدالت بستگی به این جامعه در حال شکل‌گیری دارد.

7. René-Jean Dupuy.



حقوق بین الملل عدالت اجتماعی

در جامعه داخلی، گذار از نوع دوستی به عدالت مستلزم تغییر روحیات، آگاهی یافتن به نیازهای همبستگی و ارزیابی بهتر از حقوق بشر بوده است. این تحوّل به قانونگذار اجازه داد که رفته رفته عدالت را در حقوق موضوعه وارد سازد. لذا دستگاه دولتی برای تضمین اجرای حقوق اجتماعی بسیج شده است.

آنچه که بدین شکل در جامعه داخلی قابل تحقق است در جامعه فعلی مرگب از دولتهای دارای حق حاکمیت قابل عینیت یافتن نیست. وانگهی، اصولاً انتقال صلاحیت از یک نظم حقوقی به نظم حقوقی دیگر مطرح نیست. ابتدا شایسته است که آنچه می تواند در قلمرو صلاحیت بین المللی قرار گیرد مشخص گردد. حقوق بین الملل توسعه، در قلمرو خودش، نخستین گام در این جهت است. این حقوق می کوشد تا ابزارهایی را در اختیار دولتها قرار دهد که به آنها امکان ایجاد تعادل اقتصادی در جامعه بین المللی را به بهترین نحو خواهد داد. این حقوق در بعضی از ابعادش شبیه به بنیاد فرانسه است که الزاماتی را برای اغنیا بوجود نمی آورد ولی به آنها امکان نشان دادن عینی همبستگی شان را می دهد. این حقوق به دولتهائی که احساساتشان برای همبستگی برانگیخته شده است راهی را پیشنهاد می کند تا به تعهدات اخلاقی که از خلال قطعنامه های سازمان ملل متحد پذیرفته اند جامعه عمل بپوشانند. حقوق بین الملل توسعه الزامی نیست و تمامی دولتهای جامعه بین المللی را متعهد نمی کند؛ الزامات ناشی از آن فقط مربوط به دولتهایی است که به طور ارادی قبول تعهد نموده اند. یک

دولت توسعه یافته از لحاظ حقوقی ملزم به مشارکت در برنامه ملل متحد برای توسعه نیست. دولتهائی که به «گات» ملحق نشده اند نسبت به بخش چهارم موافقتنامه عمومی متعهد نیستند.^۸

الف. مبانی حقوق اجتماعی بین المللی

در اینجا صحبت از حقوق باهدف است؛ هدفی که تعریفش دشوار است. توسعه چیست؟ اقتصاددان از پاسخ به این سؤال در نمی ماند، درحالی که حقوقدان خود را صالح برای پاسخگویی نمی داند. وانگهی، توسعه پدیده ای نسبی است، توسعه مطلق وجود ندارد. یک دولت نسبت به یک دولت یا نسبت به یک گروه از دولتها «زیرتوسعه» است؛ پرتغال در جامعه اقتصادی اروپا یک دولت زیرتوسعه است، درحالی که نسبت به کشورهای افریقائی یک کشور توسعه یافته به حساب می آید. یک دولت می تواند سریعاً تحوّل پیدا کند: کره جنوبی در عرض چندسال از یک گروه به گروه دیگر گذار نمود. وانگهی، زمان برای همه کشورهای دارای بُعد یکسان نیست؛ زمان در ساحل همانند زمان در ژاپن نیست. لذا این نتیجه حاصل می گردد که توسعه فقط مشکل مبتلا به کشورهای جهان سوم نیست؛ تمام دولتها در تمام مناطق و در هر لحظه با مسائل رشد

۸. بخش چهارم موافقتنامه عمومی، مشتمل بر ۳ ماده (۳۶ تا ۳۸)، ناظر به مقاصدی به این شرح است: بالا بردن درآمد صادرات کشورهای کم توسعه و بهبود تثبیت بازارهای جهانی و دیگر بازارها. مخصوصاً این بخش برقراری مبادلات را بین کشورهایی که توسعه ای نامساوی دارند منع می کند. ماده ۳۷ شامل امتیازات و کاهش و حذف و تقمّم عوارض و مالیاتها و محدودیتهای شامل کالاهای وارده از مبدا کشورهای در حال توسعه است بخصوص تغییرات عوارض به تناسب میزان مالیاتهای موضوعه به کالاها، و بالاخره ماده ۳۸ که هدف آن انجام یک عمل دسته جمعی در جهت تثبیت و بهبود وضع کشورهای در حال توسعه در بازارهای جهانی است. رجوع شود به ژاک نم و کلت نم: سازمانهای اقتصادی بین المللی، ترجمه دکتر ابراهیم مدرّسی، دانشگاه تهران، ۱۳۵۰، صص ۴۹ و ۵۰، و نیز نگاه کنید به:

FLORY.M.: Droit international du développement, Paris, Puf., 1977, pp. 252-256.

[توسعه] مواجهه اند، و این معضل لزوم تضمین یک تعادل کلی را مطرح می‌سازد. جامعه اقتصادی اروپا بخوبی این مسئله را دریافت کرده است. این جامعه، حد فاصل میان دولت و جامعه جهانی، با تلاش جهت کمک به مناطق نامساعد، مسائل خاص مربوط به توسعه خود را عهده دار می‌شود. این جامعه، با تضمین گردش آزاد اشخاص، سرمایه و کالا می‌خواهد با ایجاد یک تأثیر متقابل اقتصادی و اجتماعی، شکوفائی کلی را تضمین نماید. بدین ترتیب، از مفهوم «توسعه نیافتگی» مختص روابط شمال-جنوب به نفع یک مفهوم گسترده و دائم که همان رشد باشد صرف نظر می‌کنیم. همزمان، از نوع دوستی داوطلبانه که توسط دولت‌های ثروتمند به نفع دولت‌های در حال توسعه انجام می‌گیرد دور می‌شویم و به طرف اعمال الزامی سوق می‌یابیم که در نگرشی جامع از عدالت در سطح جامعه بین‌المللی ای که دارای همبستگی بیشتر و در حال انسجام یا شکل‌گیری می‌باشد قابل درک است.

امروزه همبستگی دولت‌ها و اتباع آنها به نظر یک واقعیت آشکار می‌رسد، ولی این همبستگی می‌تواند فقط در یک جامعه همگن و متشکل تبلور عینی یابد. جامعه ملل در این خصوص یک طرح اولیه ناقص بود؛ سازمان ملل متحد یک مرحله نوین در راهی است که به آرامی پیش می‌رود. زیرا همان‌طور که رنه-ژان دوپوئی می‌گوید: «جامعه بین‌المللی در روزگار ما نتیجه پدیده‌های هماهنگ، اخوت‌های مکشوف و حل اختلافات نیست؛ برعکس، حرکت متضادش به‌طور کلی، هم محصول قوای دافعه، رقابت، اعتراض و مطالبه حق است و هم نتیجه همبستگی، احتیاجات متقابل و مسئولیت‌های مشترک» (درسه‌های آکادمی حقوق بین‌الملل، جلد ۱۱۶).

حقوق اجتماعی بین‌المللی هنوز افق مشخصی ندارد ولی تا به حال چندین متن همچون اعلامیه مجمع عمومی در خصوص پیشرفت و توسعه در زمینه اجتماعی (اعلامیه شماره ۲۵۴۲ مورخ یازدهم دسامبر ۱۹۶۹ مجمع عمومی سازمان ملل متحد) به این رشته از پژوهش‌های حقوقی اختصاص یافته است و روزی فرا خواهد رسید که در سطح جامعه

بین‌المللی با به‌عهده گرفتن مشکلات اجتماعی که از چارچوب ملی خارج می‌شوند، حقوق بین‌الملل اقتصادی کامل گردد. تا آن زمان که دولتها قادر به تهیه آذوقه اولیه مردم خود، حل مشکلات محیط زیست، اداره کردن قروض خویش و... نباشند طبیعی است که به فکر درخواست همبستگی از دولتهای دیگر بیفتند و تأسیس مکانیسم‌های اجرائی این همبستگی را خواستار شوند که آنها را از انجام اقدامات خفت‌بار و استفاده احتمالی از نوع دوستی بی‌نیاز می‌گرداند.

مسلماً، فرد منتفع واقعی و مخاطب نهائی، حقوق اجتماعی است. قطعاً اوست که باید از همبستگی بین‌المللی استفاده کند. سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا باید ثابت کرد که او دارای چنین حقی است تا اینکه بتواند در مقابل جامعه بین‌المللی آن را مطالبه کند؟ اگر چنین باشد پس حقوق اجتماعی بین‌المللی وارد قلمرو فن حقوقی دیگری خواهد شد که همانا حمایت بین‌المللی از حقوق بشر است. امروزه حقوقدانان برجسته و نیز دولتهائی که تمایل کمی به متعهد شدن در قبال تعهدات نامشخص دارند در مورد سومین مقوله حقوق بشر به‌عمد از آن غافل مانده‌اند.^۹

در این حال، اگرچه منتفع واقعی فرد است، ولی می‌بایستی از طریق دولت همبستگی بین‌المللی تبلور یابد و مطمئناً توسط دولت است که اولین نموده‌های یک حقوق اجتماعی بین‌المللی تحقق می‌یابد. در ابتدا این حقوق یکی از شاخه‌های حقوق بین‌الملل بود که از فنون مبتنی بر رضایت کشورها استفاده می‌کرد. اولین نموده‌های آن در حقوق کار نهفته است که فکرش از ۱۸۹۰ با کنفرانس برلن شکل گرفت و تبلور عینی آن با

۹. حقوقدانان حقوق بشر را به سه مقوله تقسیم کرده‌اند:

الف. مقوله اول حقوق مدنی و سیاسی است.

ب. مقوله دوم شامل حقوق اقتصادی و اجتماعی است.

ج. مقوله سوم شامل حقوق همبستگی است که بایستی بیان‌کننده اندیشه اخوت باشد.

این مقوله شامل حق برخورداری از صلح، توسعه، محیط زیست و میراث مشترک بشریت است.

معاهده ورسای و ایجاد سازمان بین المللی کار آغاز گردید. در خلال هفتاد سال این قدیمی ترین نهاد تخصصی توانست وجود خود را به اثبات رساند و آئیننامه های خود را با دوران‌دیشی کامل اجرا نماید.

یک حقوق واقعی اجتماعی بین المللی برای اینکه کاملاً مؤثر باشد باید بتواند جامعه بین المللی را در کل به هم پیوند دهد نه اینکه همانند سیستم ملل متحد فقط دولتهای متعاقد را با یکدیگر مرتبط سازد. کنوانسیون های سازمان بین المللی کار در زمینه حمایت کارگران منبع مهمی را تشکیل می دهند. معهدا، تعداد کشورهای که به این کنوانسیون ها ملحق شده اند به حد کافی نیست؛ گروههای کشورهای به طور کامل می توانند بحق تلاش انجام شده را به عبارتی کاملاً نادیده بگیرند. با این حال، سازمان بین المللی کار، با شناخت حقوق برای کارگران، توانسته است با موفقیتی جزئی در زمینه فن حقوق بشر گام بردارد. ولی برای پیشرفت بیشتر باید همبستگی را جهانی کرد و با ایجاد تعهداتی برای تمام کشورها به آن عینیت بخشید.

ب. قلمرو اجرائی

بحث از یک شاخه جدید حقوق بین الملل مستلزم تعیین محتوای مادی آن است. این وظیفه بسیار دشوارتر از آن است که در اولین نگاه به نظر می رسد. گاه حقوق اجتماعی بین المللی محدود به حقوق کار می شود که این امر ناشی از یک دید محدود از مسئله است. حتی در حقوق داخلی هم حقوق اجتماعی نمی تواند فقط به حقوق کار محدود گردد، هر چند حقوق کار در حد قدیمی ترین رشته حقوقی مقامی درخور دارد؛ با این حال، در عصر حاضر قلمرو اجتماعی رشته های بسیاری را در بر می گیرد که قطعنامه ۲۵۴۲ بخصوص در اهداف تعریف شده در مواد ۱۰ تا ۱۳، آنها را مطرح می کند. سخن گفتن از یک حقوق اجتماعی بین المللی به هیچوجه به مفهوم تلاش برای ایجاد یک برابری اجتماعی اسطوره ای در سطح جهانی نیست.

مسئلاً راه حل در ایجاد یک بوروکراسی عظیم که تضمین کننده یک وعده غذای روزانه، یک حداقل تأمین اجتماعی و یک حقوق تضمین شده برای هر فرد باشد، نهفته نیست. این نه ممکن است و نه خواستنی که جامعه بین المللی جانشین دولتها شود.

در عوض، می توان اقداماتی را متصور شد که ظاهراً در صلاحیت جامعه بین المللی است زیرا این اقدامات به تمام دولتها مربوط می شود. این اقدامات را می توان در حول و حوش سه سرفصل طبقه بندی کرد:

۱. اقداماتی که به لحاظ ماهیت فراملی شان در قلمرو اختیارات جامعه بین المللی قرار دارند. اینها اقداماتی هستند که مرز نمی شناسند همچون اصلاح ساختار اقتصاد بین المللی، مبارزه با امراض مُسری، جستجو برای یافتن یک حداقل استاندارد بهداشتی، رعایت انصاف در رقابت بین المللی، مبارزه علیه «حیله گری اجتماعی»^{۱۰} و... در مورد مبارزه علیه شکل اخیر تلاش سازمان بین المللی کار برای تحمیل استانداردهای مشترک در زمینه رفتار با کارگران بی تأثیر نیست. ولی تنها جامعه اقتصادی اروپاست که به لحاظ آنکه یک جامعه متشکل است توانسته با وسایلی که در اختیار دارد، قواعد متحدالشکلی را در موارد ضروری به دوازده دولت عضو خود تحمیل کند.

۲. هر کشوری می تواند همیشه قربانی یک فاجعه طبیعی مثل زلزله، فوران آتشفشان، سیل، خشکسالی، حمله ملخها، جنگ و... باشد. برخورد رسانه ها با این فجایع می تواند امکان شروع عملیات کمکهای نوع دوستانه را فراهم سازد، و این بهتر از هیچ است ولی تضمین نمی کند که تلاش منطبق با نیازها باشد. هر قدر هم که این فاجعه کوتاه باشد باز

۱۰. Dumping Social دومپینگ یک اصطلاح اقتصادی است و آن عبارت از فروش کالا در بازارهای بین المللی به قیمتی کمتر از بازارهای داخلی است.

تیره‌بختی می‌آورد، چون که این نوع کمک بسیار سریع پایان می‌یابد. مخاصمات فراموش شده گاهگاه و اغلب هنگام تهیة یک گزارش دوباره پدیدار می‌شوند. در این خصوص وقایع جنوب سودان، سومالی، اریتره، اتیوپی و بنگلادش به خاطر خطور می‌کند. نه تعداد قربانیان مشخص می‌گردد و نه رنج تحمل شده توسط این خلقها در طول ماهها و ماهها فهمیده می‌شود؛ تنها یک تلاش متشکل و واقعاً مشترک می‌تواند یک کمک مهم و درازمدت را تضمین کند.

۳. مصائب موقتی و تصادفی مشکل‌ترین مصائب از نظر کمک‌رسانی نیستند. در جامعه بین‌المللی دولتهائی وجود دارند که در شرایط نامساعد آب و هوائی یا جغرافیائی قرار دارند که، به استثنای تغییرات غیرقابل پیش‌بینی، محکوم به توسل به کمک خارجی برای زنده نگه داشتن مردم خویش اند. این کشورها در شرایط بینوائی مطلق به قلمروی می‌پیوندند که بعضاً جهان چهارم نامیده می‌شود. به این دولتها کمک می‌شود، اما این کمکها براساس خواست کشورها یا سازمانهای کمک‌کننده است درحالی که، به دلیل دائمی بودن مشکل، جامعه بین‌المللی باید حداقلی درخصوص خوراک، بهداشت و تعلیم و تربیت، به همان گونه که کشورهای ثروتمند این حداقلها را برای اقشار مستضعف خود فراهم می‌سازند، برای کشورهای فقیر تضمین کنند.

بدبختانه جامعه بین‌المللی هنوز در عصر تحقیق ویلرمه^{۱۱} بسر می‌برد؛ دولتها، منزوی در حاکمیت خود، همان رفتار ثروتمندان سال ۱۸۴۰ را دارند که نوع دوستی شان توأم با خودنمائی و حساست بیش از حد بود.

۱۱. لویی-رنه ویلرمه (Villermé) پزشک و جامعه‌شناس فرانسوی (۱۷۸۲-۱۸۶۳) است. شهرت او بیشتر از بابت کتابش در زمینه اقتصاد سیاسی و اجتماعی است که شامل تحقیقی می‌شود که در ۱۸۴۰ درخصوص وضعیت فیزیکی و روانی کارگران کارخانه‌های پنبه، پشم و ابریشم خصوصاً در مناطق لیل (Lille) و روآن (Rouen) انجام داده است. این کتاب در تصویب قانون اجتماعی درخصوص محدود کردن کار کودکان تأثیر بسزائی داشت.

همبستگی ملی در کشورهای ما یک حقوق اجتماعی ملی را تحمیل نموده است. در سطح بین‌المللی، در جهانی که با توجه به گسترش ارتباطات محدود شده است، همزیستی میان فزونی بیش از حد فقر و ناداری مطلق غیرقابل تحمل می‌شود. این دیگر امکان‌پذیر نیست که خلق‌های مختلف را به طور کامل در کام مرگ رها کرد. همبستگی دقیقاً آن خیری را به ارمغان خواهد آورد که به شکلی دیگر به نام حقوق بشر اعلام شده و آن حقوق اجتماعی مبتنی بر همبستگی بشردوستانه است که از این پس همانند یک حقوق جهانی مورد نظر قرار خواهد گرفت.

